تحقیقات صور حسن با کمال اسما تا رنگهای جهان راه یافت
تدقیقات معانی جواهر بهای رنگین سخن با درک شتافت

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

از آنجائی که عجیب است حرف قاموسی فلک گشته چو خط
برای رخسار قابل حک در بهار ورقشی اگر به بینی صد نقص
سطری نشو یافته به نقص شک از بسمله هلال تا
خاتمه سلخ لمعات ماه را وارسیدم اوراق شبانه
روز شب را یک در میان سیاه دیدم اگر فخر الدین
حرّان رقم نسخ الصاف مکتوب بخطای سهو القلم
روی صفحه را سیاه نمی‌نمود شمشیه سال چه به تصور و
تصدیق بنظر تفکر در فهم آید فضولیشی از روی محبت

و معرفت در این باب نقیضی پیدا نمی‌نماید چون کاتبی لاینه
قضیهٔ اتفاق را مطلق تفهیمی در دفع تناقضیت
فصول هیچ باب متوجه نگردیدی اگرچه از حاشیه قدیم
ها از شرح تجرید بدر پرتو وضوح انداخته لیکن
ملا جلال کیست تا بسقیم کلفتی کما هو حقه برداخته
ملا کم سواد شام در تفسیر بیضاوی صبح راندی
آیات صافدلی چگونه خواهد فهمید و ملا تاریک فهم
شرح حکمت العین هر را شنیدی لکان روشنی
ضمیری چه قسم خواهد سنجید اقلیدس روزگار در
تحریر دوایر افلاک بقواعدی تار خیال هم نیافت
در ملا قطب کوته نشینی اگر بمطالعه چون خط محور
باریک شعور سر رشته تواند یافت ملا مرکز نکته یاب
از نهایت خلط بیانی شرح مواقف ارضی در مانده

والا ذهن

و ملا مشرقی در هند در راز از غایت سهو شرح مطالع افق
را آهسته خوانند ٭ ملا سهیل خورده بینی در مقابله
اشارات ناهید لقا لو فی بیمار دماغ سوزنی کشید
در شفا بند پود ٭ و ملا جوهر عالی فیروزی که در بحث مجهول کهکشان
به نحو عمر صرف نکرده در بند اجل نمیرد ٭ ملا راسی کمراه
درس فصل منازل فتح الباب بر تدقیق بندید ٭ و ملا ذنب
کور باطن در اشاعت به بروج قلعه شناسی تحقیق
نکرده مندهب صحیفه کردان اگر نقشی کار میداشت ٭
سرلوح زر اندود شمسی را به طرح نمیکاشت ٭ و مجدول
جزوهای انجم اگر به رنگ هائی برمی خورد ٭ در جدول کشی طلات
لون لطار می برد ٭ و صحاف مرقع الثانی القدر سر رشته
نیافت که افراد متفرقه خلق را خوب باهم چسباند ٭
و مجلد کتاب عنصری جنیدانی معو اند بیدی که جلد کتب تحقیق

فلک را بسر جدول دار کرده اند ∴ صحاف قسمت مشکی از انکه
مصحف بیاض افتاب را بر رشتهٔ شعاع جز بندی کند
سیپارهٔ دلم را بتار راه شیرازه بسته ∴ و کاغذ مر
نصب جدول از انکه ورق ایشان سحاب را الشنور بال
دربک بحر اما دهد صفحهٔ چهره ام را العقیق اشکهای
گلشنی ∴ تا طلبت می رعالم بالا چه اعتبار دارد ∴ در عالم
پائین داشته باشی ∴ خوشنویسی حرف قطعه وصل توحصار از
لطف دستی نمیکند ∴ اگر در قلم و بهشتی شناسی می دانست
آن قصه را بر وی در صحبت دلان عدم نمیگذاشت ∴ اما
دیدی که کجا است ∴ و تمیز کرا در سینه که اگر حضرت الله علم
صورت می کشت ∴ عطا لو رقم نسخ زیر دست
زبان جفنکی نمی نشست ∴ مثل روشنی قلم مهرجانی باتشی
غم فرزند گیر ∴ درد دست خط شفی بر نامی نیک نامی نشسته

و حی ۱۶ فی

و چراغ دل انوری قمر بنابر کدورت ضمیر دهر زاده طبع غنی
بنجات برات ابر گشته بار ازانکه سعدی مشتری گلستان لطف رشحات
بلا باد و لالی شرف تربیت جا که در پیش طفلان
مکتب خانه فلک تر زنگ مشتق شب بتقدیر افهام که عقرب
زحل چگونه حرف حکمتش لالی با خسوف ابر کرسی رشته تدبیر
بار صاحب طبعی شهر بستان تر گرانی مسیحا بچه گنگ گویش
مسیحی زند در بیت سیدان بی تمیزی اگر از تندی خیال نگاری
صیکنشه رزمی بهرام در سلک سپاه تحفه نیکی
خاور نمی رود چنین سحاب سنبلی بار از کوه سخن را
گرم بدید دل سر دستان که از یک فصل که گمان دارد دست
طبع خلق تحیت فیض ابر اگرچه بر آسمان رفته نیست
بلند رحمت شبی را خبر بیدار است ورنه مصرع بر جسته بر گیسی را
طلسم بازی شتر فحی صبح اگرچه صد مطلع بر صفحه بیان کشیده

ازین الفاظ معانی بزم الفت کتب بخشی نشئه مغز تشنه
هر چند قطعه رنگینی بحر و انجم گذرانید عنبر از جیوب
گلهای خطوط شعاع صفحه باور سینه غنچه ثریا
نظم خود را هر چند بر جا نخود کسبه جمع خط لکن
از گو سواد اسعد صراف بیاد از مشعله گنبیر در اختر اگر
اوج هلال از دلهای شعر ایلی می‌کند بر خود الا چو دریا
لالی از یک مصرع رقم نکو رولیع تسهیل تا از کم کار لعل
خبر یافته همین عقیقی بر دو دی سخن نشناخته
هر چند مصرع خورشید از تیغ زبان نور می‌بالد سیاه
بختی کسوف در دست از نور نمید الله موزونانی
انجم از وقت سها پلکه انشفته اند بجهه ملکه حیات
انتخاب مرتبه نگفته اند مراد شعری از منا سبت
سنجی بیا نیست و نثری از نثرها منثره فوقانی

چرا وقت سحابی بر طبع نخوتش چسپانی و خجل بیموقع

در دل نخلتش در گشایی بجای نه خیام صندوقهای الفاظ

آسمان پایه است و در ضرردانی حافظه‌ام اوراق

سعادتی کهکشانها را شیرازه **نظم** علم دانی موجب تا قلم

از استخوان دالتش دوات و بیم از اشکم سیاهی را

روانی دالتش نخواهد از چهره‌ها بهزاد طرح این

قلمدانش آرایش نقاشیها هر جانب نه دراغ توجه‌کان

دالتش شعوفی تا خامهای استخوانها بکیک تراشیدش

زخمهای هندوستان نکنیزان بحیث خطوطهای دالتش نه

سپیداری چمان و این قلمدان از مقصد حالتی مقصد

از دفت طبعم بری کاتبان دالتش زبانی خطوط

مگر صحیفها شرح دهم گنجها نشتر مقراض کنم از بهر

اصلاح‌حسنی دهانی دالتش تقصیرانش نمی نویسد بابل

دالو مکتوبی ۞ قلمدان تنم را بشکن غصه در میان دوات

ز دست نامه بر دارد یکی دوات دیلچه بی نم شد ۞

سیاهی لب کنه چشمک زفتح قلم سرمه دران دالو ۞

دوات دیلچه ام را کات عجم کرد صحیفه کاوشی ۞

بر آمد بیقه قرمز کمانم بیرد شانه ازان دالو ۞ زرکشی تحریر

صحیفه دل چکیده بر سر اناشی ۞ غلاف ادفیه قلمدان زنگ

شاخ زعفران دالو ۞ مداد دستی انجا نشد عاقبت

از صفحهٔ سودا ۞ رحلم ابهم قلم در کف بر الکلمتی نی دانم ۞

تمت تمام شد

کار من اتمام

شد